

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد  
بخش اسناد و مدارک - تاریخ شفاهی



متن مصاحبه با آقای دکتر عبدالحمید معرفزاده  
عضو هیأت علمی بازنشسته دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی  
(گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی)

تاریخ مصاحبه: ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۶  
موضوع مصاحبه: مروری بر زندگینامه و تجربیات دانشگاهیان  
مصاحبه‌گر: نبی زینی‌وند  
گفتارنویس: نبی زینی‌وند، مریم سعیدی

## با سلام خدمت آقای دکتر معرفزاده و تشکر از قبول دعوت ما و تبریک به مناسبت روز اسناد ملی و میراث مکتوب<sup>۱</sup> لطفاً در مورد خودتان بگویید؟

علیکم السلام؛ من هم این روز رابه همه کتابداران، آرشیویست‌ها و کارکنان مراکز اسناد تبریک می‌گویم. عبدالحمید معرفزاده هستم؛ در ۱۱ بهمن ۱۳۲۷ در خانواده‌ای مذهبی در دزفول به دنیا آمدم؛ پدرم مغازه کتابفروشی داشت و من همه کتاب‌های موجود در کتابفروشی را می‌خواندم؛ چون ابتدای کتاب‌ها حمد و ثنای خداوند بود و بسیار شیوا و زیبا نگاشته شده بود. من علاقه زیادی به خواندن آن‌ها داشتم و همه آن‌ها را می‌خواندم.

۵ برادر و ۵ خواهر دارم و خودم وسطی هستم؛ پارسال دو تا از خواهرانم را از دست دادم؛ در دوران ابتدایی خیلی علاقمند به مدرسه بودم، به طوریکه با پادرمیانی و سفارش پدرم دو شیفت مدرسه می‌رفتم؛ پدرم با مدیر مدرسه صحبت کرده بود و یک صندلی اضافه به من داده بودند که این مسأله گاه حسادت و گاهی نیز شفقت دیگران را برمی‌انگیخت.

مغازه کتابفروشی پدرم پاتوقی شده بود که طلبه‌های اون موقع جمع می‌شدند و با هم بحث می‌کردند. بعدها این مغازه برای همکلاسی‌های من و برادرم که همکارم است به مرکز ثقلی برای برگزاری جلسات مباحثه در مورد مسائل روز تبدیل شد و در همان جلسات بود که من در بحث کردن لذتی یافتم که باعث شد از آن به بعد در همه جلسات شرکت کنم و با حرف‌های خود جلسه‌ای را به هم بریزیم یا جلسات من را به هم بریزند؛ که این ویژگی ضرورت مطالعه دایم را برای من رقم زد.

### از چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

در سال ۱۳۵۰ در آزمون استخدامی دانشگاه شرکت کردم؛ از بین ۱۵۰ نفر شرکت کننده ۷ نفر از جمله من، دکتر مرتضی کوبی، دکتر رجبعلی پور موری، مهندس راکی و مهندس اشتری پذیرفته شدیم؛ آن موقع همه ما مدرک دیپلم داشتیم. یک برگ نوشته فارسی و یک برگ انگلیسی به ما دادند که به زبان دیگر برگردانیم؛ بعد از امتحان کتبی از ما مصاحبه گرفتند؛ مصاحبه‌گرها یکی رییس دانشکده

<sup>۱</sup>نوزدهم اردی بهشت در تقویم جمهوری اسلامی روز اسناد ملی و میراث مکتوب نامگذاری شده است.

علوم تربیتی به عنوان روانشناس و دیگری سرکار خانم مروج که آن موقع فوق لیسانس کتابداری و رییس کتابخانه ادبیات بود، و دیگری رییس اداری مالی وقت بودند؛ سؤال های استخوان دار می پرسیدند و ما در آن آزمون سربلند بیرون آمدیم.

بعد از آن خانم مروج دو هفته ای به ما آموزش کتابداری دادند و ما در کتابخانه پزشکی در سه گوش مشغول به کار شدیم؛ آقای کوکبی چون دانشجوی زبان انگلیسی بود کار ترجمه عنوان های کتاب ها را بر عهده گرفت و من هم چون رشته علوم طبیعی خوانده بودم کار تفکیک موضوعی را بر عهده گرفتم. و شروع کردیم به رده بندی کتاب ها. بعدها مشخص شد که تا ۹۰ درصد کار رده بندی را درست انجام داده بودیم. البته بعضی کتاب های انگلیسی هم خودشان شماره رده داشتند.

آن موقع ما حقوق مان را دستی می گرفتیم. حسابدار به بانک می رفت و پول ها رایک جا از بانک تحویل می گرفت و دستی بین ما توزیع می کرد. حقوق ما آن موقع دو برابر شرکت نفت بود؛ ما حساب جاری بانکی نداشتیم؛ بانک ها حساب جاری و دسته چک فقط به بازاری ها می دادند و اصلاً جا نیفتاده بود که کارمند حساب جاری داشته باشد؛ کارمندان هم هنوز اعتماد کافی به بانک ها را نداشتند.

ما اول استخدام پیمانی شدیم و با فاصله کمی رسمی آزمایشی و بعد رسمی قطعی شدیم. یک ترم بعد از استخدام در رشته بیولوژی دانشگاه جندی شاپور قبول شدم؛ با گسترش کتابداری و پیدا شدن فوق لیسانس هایی در این رشته دانشگاه ما هم با آوردن استاد از جاهایی دیگر، دوره فوق لیسانس این رشته را ایجاد کرد، که از میان فارغ التحصیلان رشته های علوم دانشجو می پذیرفت.

### **حوادث بعدی تا زمان وقوع انقلاب اسلامی را شرح دهید؟**

در سال ۱۳۵۸ در دانشگاه علوم پزشکی ایران در مقطع ارشد رشته مدیریت کتابداری پزشکی به عنوان دومین دوره این رشته پذیرفته شدم.

### **چرا در دوره کارشناسی به رشته کتابداری نرفتید؟**

اون موقع دوره کارشناسی کتابداری هنوز فراگیر نشده بود.

## انتظار شما از یک کتابدار چیست؟

کتابدار باید بداند که فهم و درک و شعور مردم از طریق کتاب خواندن زیاد می شود؛ کتابدار باید همیشه از مراجعه کننده اش بپرسد که «من چه کاری می توانم برای شما انجام بدهم؟»

من شاید دو سه هزار نامه دست مراجعانم دادم که معرفیشان کردم به پزشکان و اشخاص مختلف که کارشان را راه بیندازند و همین کار باعث علاقمندی آنها به کتابخانه و مطالعه می شد.

بزرگترین جایزه ای که گرفتم از دست آقای دکتر دوایی برای تهیه کتابشناسی پزشکی جنگ بود. او گفت کاری که تو کردی هیچ کدام از ما نکردیم. بعد هم با استفاده از مقالات مجلات جنبه های پزشکی جنگ افزارهای شیمیایی مجله ای تهیه کردم.

## شخصیت های اثرگذار در زندگی شما چه کسانی بوده اند؟

اول از همه پدرم بود؛ من عالی ترین موقعیت ژستی ام را کنار بابام داشتم که آن هم هیچ وقت کنار هیچ کس دیگری تکرار نشد. بعد آیت الله معزی؛ ایشان شخصیت والایی داشتند و کارهای علمی زیادی انجام دادند. بعد از اینها هم دکتر جامعی رییس دانشگاه؛ او که خودش به تنهایی زمین های دانشگاه را گرفت و ساخت و وقتی از او پرسیدم که آیا فکر می کنید بتوانید همه پروژه های ساختمانی که در دانشگاه شروع کرده اید را به اتمام برسانید؟ گفت من طوری کارها را پایه ریزی کرده ام که هر کسی بیاید بتواند آن را به انجام برساند؛ ایشان کتابدارها را دوست داشت. آنها را جمع می کرد و به آنها می گفت: هر کس که در دانشگاه مشغول کار می شود باید جواز داشته باشد و من به همه شما امکان گرفتن جواز (دکتر) رافراهم می کنم و کاری می کنم که همه دکتر بگیرید. هیچ عقده و غرضی در وجودش نبود.

استادانم آقای دکتر حسین داودی فر و سرکارخانم رهادوست هم که تا همین الان از محضرشان استفاده می کنم. یکی دیگر از شخصیت های اثرگذار برای من پروفیسور مانگالا استاد راهنمایم در هند بود که هروقت پیش او می رفتم با روی باز و استادانه از من استقبال می کرد. خانمش هم همین طور بود. از هر نظر آدم باسوادی بود. در ۳۶ سالگی پروفیسور شده بود؛ من هر جا می گفتم شاگرد پروفیسور مانگالا هستم احترام ویژه ای به من می گذاشتند.

## چه خاطره خوشی از دانشگاه دارید؟

چه خاطره خوشی که از دانشگاه ندارم؛ وقتی لیسانسمان را گرفتیم یکی از دوستان از ما پرسید دوران تحصیل چطور بود؟ دوستم در جوابش گفت: ما در تمام دوران تحصیل از اینکه در دانشگاه قبول شده بودیم خوشحال بودیم و لذت می بردیم.

## تحولات دانشگاه را در طول دوران خدمت چگونه ارزیابی می کنید؟

دانشگاه در زمانی که وارد شدم تنها ساختمانش دانشکده پزشکی بود و بعد با سرعت زیاد ساختمان‌های متعدد دانشکده‌ها ایجاد شد و سازمان مرکزی و نیز کتابخانه مرکزی متعاقب آن ساخته شد و گفتنی‌ها در این خصوص زیاد است و اما تحولات خودم در دانشگاه: در سال ۱۳۵۰ من با سمت کتابدار استخدام شدم بعد تا سال ۱۳۵۸ مسئول کتابخانه پزشکی، بیمارستان گلستان، از سال ۱۳۵۸-۱۳۶۱ رییس کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بودم. رییس کتابخانه مهندسی و کشاورزی، علوم تربیتی هم بوده‌ام.

## پیام شما برای کتابداران چیست؟

حافظ می گوید: من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش، که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی. من عقلانیت و زیرکی و دانایی را به یک کتابدار در همه وضعیت‌ها توصیه می کنم. اگر کتابدار نشان بدهد که از دیگران بیشتر بلد است آنجاست که کتابداری آغاز می شود؛ باید حرف اول و آخر را کتابدار بزند؛ کتابدار باید به اطلاعات مسلط باشد.

کتابدار باید تکامل را خوب بداند و بفهمد؛ ما همیشه در حال تکامل هستیم. این همه تغییر و تحول قرار است ما را به کجا برساند؟ ما باید زمینه را برای فکر کردن فراهم کنیم. ما با اطلاعات، کالایی تولید می کنیم. آن کالا دانش و خرد است. خردمندتر و داناتر از همه باید کتابدار باشد و باید بداند بهترین شغل عالم را در اختیار دارد؛ کتابدار با مغز افراد سالم سر و کار دارد؛ جراح مغز و اعصاب با مغز معیوب افراد کار دارد. کتابدار مغزهای سالم را می پروراند و تکامل می بخشد.

وقتی درخت وجود آدم به ثمر بنشیند بارور می شود بدون هیچ زحمتی؛ من همیشه فکر می کنم که راه مقصد است و مقصد هم مقصد است. ما هر لحظه باید غرق دانش، آگاهی و شادی باشیم. من کمتر غمگین می شوم و اگر لازم باشد خوب می خندم. من دنبال دل بی غل و غش و صمیمی می گردم و تفاوتی نمی کند که صاحب آن دل چه کسی با چه جایگاه اجتماعی است.

**جمله ماندگار:**

با کریمان کارها دشوار نیست.

از اینکه با ما همراه بودید صمیمانه سپاسگزاریم.

